

ولایت فقیه؛ مسئله فقهی یا کلامی؟

□ حجّت الاسلام سید رشید صمیمی*

چکیده

بحث فقهی بودن یا کلامی بودن «ولایت» و «امامت» و به تبع آن «ولایت فقیه» از جمله بحث‌هایی است که قبول یا عدم قبول آن مبنای فکری پیروان خاندان عصمت و رسالت (ع) و پیروان مکتب خلفا را مشخص می‌کند که این بحث و نتیجه آن بر تمام شئون تفکر سیاسی و کلامی این دو گروه سایه افکنده است، بر این اساس پس از مفهوم‌شناسی برای پاسخ‌گویی به این پرسش، گام به گام به جستجو پرداخته و ابتدا ریشه‌های این مسئله را در فعل الهی (قاعده لطف) و پس از آن در سیره نبوی و ائمه اطهار (ع) مورد بررسی قرار داده و برای روشن شدن مطلب به طور کامل، به سراغ آراء بعضی از فقها، متکلمان و فلاسفه اسلام رفته و نیز این بحث را از دیدگاه عامه (اهل سنت و جماعت) بررسی نموده و در پایان پاسخ مناسب را برگزیده، و ثمرات کلامی بودن یا فقهی بودن ولایت فقیه را بیان نموده‌ایم.

کلیدواژه‌ها: ولایت، فقیه، مسئله فقهی، مسئله کلامی، لطف.

* . دانش پژوه سطح چهار مدرسه عالی فقه و معارف اسلامی.

مقدمه

یکی از بحث‌های بسیار مهمی که از قرون اولیه اسلام مورد گفتگو قرار گرفت، پاسخ‌گویی به این سؤال بود که آیا مسئله امامت و ولایت از مسائل علم کلام است یا مسئله‌ای است فرعی که در علم فقه از آن بحث می‌شود. اندیشمندان اهل سنت، مسئله امامت را مسئله‌ای فقهی می‌دانند و می‌گویند اگر در علم کلام از آن بحث می‌شود، از این روست که مخالفان ما از امامت در کتب کلامی خود بحث کرده‌اند و ما (اهل سنت) برای بحث و گفتگو با ایشان از آن در علم کلام بحث می‌کنیم. در مقابل، شیعه بر آن است که امامت موضوعی کلامی است و همان اختلاف اکنون در مورد ولایت فقیه وجود دارد، زیرا ولایت فقیه، زیرمجموعه بحث امامت در عصر غیبت است. در این نوشتار به طور بسیار گذرا، به جستجوی پاسخ مناسب برای این پرسش می‌پردازیم.

سؤال اصلی: مسئله ولایت فقیه یک مسئله فقهی است، یا کلامی؟*

سؤال‌های فرعی:

۱. ولایت چیست و مصادیق ولی چه کسانی اند؟
۲. فقیه کیست؟
۳. مسئله فقهی یعنی چه و دارای چه خصوصیتی است؟
۴. مسئله کلامی یعنی چه و چه خصوصیتی دارد؟

مفهوم‌شناسی موضوع

۱. ولایت: ولایت، ولی، مولا، مولی و اولی و مانند آن، همه از ماده «ولی» اشتقاق یافته‌اند. این ماده در قرآن کریم فراوان به کار رفته است و معنای اصلی آن، چنانکه راغب در مفردات و ابن فارس در مقاییس اللغه گفته‌اند، قرب و نزدیکی دو شیء به یکدیگر است، به گونه‌ای که فاصله‌ای در کار نباشد.^۱ استعمال این کلمه در مواردی مانند دوستی، یاری، تصدی و تسلط به همین مناسبت است، یعنی در همه این موارد نوعی نزدیکی و اتصال و مباشرت لحاظ شده است و برای تعیین معنای خاص هر مورد، باید به قرائنی که در کلام است، توجه گردد و بر اساس آیه ولایت^۲، تنها کسی که به مسلمانان، نهایت قرب و نزدیکی را دارد، خدا، رسول (ص) و علی (ع) است؛ زیرا اکثر قریب به اتفاق مفسرین شیعه و اهل سنت،

شأن نزول آن را درباره علی(ع) دانسته‌اند.^۲ لازمه معنای فوق برای ولایت این نکته است که معنای اصلی همان اولویت تصرف در امور جان و مال و عرض و دین مردم است.

پس مراد از ولایت داشتن، همان اولی به تصرف بودن است. این نکته در آیه اطاعت از اولوا الامر نیز لحاظ شده است.

۲. **فقیه:** برای فهم این کلمه باید سراغ نظریات کسی رفت که ولایت فقیه را تحقق علمی و عملی تام بخشید؛ یعنی حضرت امام(ره). مفهومی که امام از این کلمه استنباط می‌کند، با مفهوم قدیمی مورد بیان عده‌ای از فقها تفاوت دارد به نظر امام، فقیه کسی است که صلاحیت عهده‌داری امور جامعه را دارد و کسی این صلاحیت را دارد که دارای قوه استنباط روشن فقهی بوده، و به فلسفه وضع قوانین تا اندازه‌ای واقف باشد و بتواند موضوعات را به خوبی تشخیص دهد و خود را فقط در دایره الفاظ و عبارات مقید نسازد. پس فقط به چنین کسی می‌توان اعتماد کرد که مفهوم عصاره قانون را در هر زمان، طبق نیازها و مقتضیات آن زمان تفسیر کند، بی‌آنکه کوچکترین لطمه‌ای به روح و سرشت معنوی قانون وارد شود. او باید بتواند به معرفتی نائل گردد که نتیجه‌اش، قادر ساختن او به طرح منشورها و قوانین اساسی جامعه بر پایه اصول و حیانی است.^۴

۳. **مسئله فقهی:** بحث فقهی، این است که از خود پرسیم اگر چنین قانونی وجود داشته باشد، آیا عمل به این قانون واجب است یا خیر. یعنی فقیه در کتاب فقه مطرح می‌کند که آیا بر ما اطاعت و عصیان واجب است یا نه؟ آیا افراد معینی در نظام اسلامی حق دارند و برای آنها جواز است که زمام امور را به دست بگیرند؟ این دو مسئله فقهی است؛ یعنی آنچه درباره والی مطرح می‌شود، از آن جهت است که او مکلف است و مسئله‌ای که موضوعش فعل مکلف باشد، فقهی است.^۵

۴. **مسئله کلامی:** اما بحث کلامی درباره این مسئله، این است که آیا ذات اقدس الهی برای زمان غیبت دستوری فرموده است یا نه؟ موضوع چنین مسئله‌ای، فعل الله است و لازمه آن فعل مکلف.^۱ پس مسئله کلامی به فعلی مربوط است که یا مستقیماً از جانب خدا باشد یا از طرف پیامبر او. بر این اساس برای یک مسئله کلامی، ویژگی‌های فراوانی را ذکر کرده‌اند که بازگشت همه آن ویژگی‌ها به سه شاخصه زیر است:

۱. مرتبط به دین می‌باشد؛

۲. مستقیماً به عمل مکلفان ارتباطی ندارد؛
۳. در قیاس استنباط به عنوان عنصر مشترک، یعنی اصولی، و یا عنصر مختص، یعنی فقهی، به کار نمی‌رود؛
۴. به شیوه عقلی به معنای وسیع کلمه اثبات می‌گردد.^۷

ولایت فقیه، مسئله فقهی یا کلامی

برای ورود به بحث اصلی، بیان نکاتی در مورد قاعده لطف، لازم و ضروری است؛ چه اینکه مبنای فقهی بودن یا کلامی بودن این مسئله از نظر طرفداران هر کدام از آنها به قبول یا عدم قبول این قاعده برمی‌گردد.

قاعده لطف و ارتباط آن با مسئله امامت و ولایت

یکی از مسائل باب افعال الهی که نقش اساسی در تبیین ضرورت نبوت و امامت دارد، مسئله وجوب لطف بر خدا یا قاعده لطف است. لطف در لغت عرب به معنای ملاحظت، رفق و مدارا آمده است و در مصادر دینی (قرآن، ادعیه و جوامع دوائی) منحصر در معنای لغوی نیست، بلکه به معنای علم نافذ، تنزه از جسمانیت، درک ناشدنی به کنه، ظرافت در صنع و تدبیر و احسان و جود آمده است.^۸ ولی در اصطلاح متکلمان لطف از صفات فعل است و به صفات حکمت، جود و کرم خداوند برمی‌گردد.

به عبارت دیگر، لطف یعنی:

«آنچه که به واسطه آن مکلف به انجام طاعت الهی نزدیک‌تر گردد و از انجام معاصی و گناهان دورتر شود و آن امر در تمکین و قادر ساختن انسان سهمی ندارد و موجب الجا و اضطراب و جبر مکلف نیز نمی‌شود.»^۹

با توجه به تعریف فوق، لطف دارای خصائص چهارگانه است:

۱. موجب تقرب و امتثال اوامر الهی می‌شود.
۲. موجب دور شدن از گناهان و نافرمانی‌ها می‌گردد.
۳. لطف بالاتر از اموری است که باعث تمکن انسان می‌شود؛ یعنی لطف در تمکین و قادر ساختن انسان سهمی ندارد. می‌دانیم که هر امری که در اصل تمکن مکلف دخیل باشند، شرط تکلیف است و تا خدا آن را ندهد، ما مکلف نیستیم. مثلاً اگر انجام فعلی از عبد نیاز به یک سلسله ابزار و آلات (از قبیل دست، پا و چشم

و... دارد، باید خدا آنها را بدهد، وگرنه انسان مکلف نخواهد بود و لطف بالاتر از این است.

۴. سبب جبر و سلب اختیار نیز نمی‌شود که با تکلیف منافات داشته باشد.

قاعده لطف و بحث امامت

امامیه معتقدند که بشر همیشه نیاز به امام و رهبر دارد و این ضرورت عقلی است و بر خداوند است که شخصی را به عنوان امام و رهبر نصب کند؛ یعنی مسئله امامت، مسئله‌ای انتصابی است نه انتخابی^۱؛ زیرا:

- نصب امام در جامعه، لطف است (صغری)

- لطف بر خدا واجب است (کبری)

- پس نصب امام بر خدا واجب است (نتیجه)

بیان صغری: اگر امامت را از نظر معنای اصطلاحی، یعنی دیدگاه متکلمان امامیه، مورد باز اندیشی قرار دهیم، می‌فهمیم که قوام حیات انسانی در گرو تحقق تام امامت است. چون امامت عبارت است از:

ریاست و اولی به تصرف بودنی که تمام شئون دین و دنیای مردم [نظیر بیان احکام و حفظ دین از تحریف، اجرای کامل حدود، اداره جامعه، ایجاد عدالت اجتماعی، جنگ و صلح و...] را دربر می‌گیرد و این ریاست برای شخص معینی از انسان است که به عنوان نائب و جانشین پیامبر(ص) می‌باشد. و امام با توجه به این ویژگی‌ها مردم را به اطاعت از خدا دعوت می‌کند و از نافرمانی او باز می‌دارد؛ یعنی موجب تقرب و نزدیکی جامعه بشری به طاعت الهی و موجب برائت آنها از عصیان الهی است. پس نصب امام در جامعه لطف است.

بیان کبری: غرض اصلی خداوند متعال از این همه وعده‌ها و وعیدها، ارسال رسل و انزال کتب و... آن است که معصیت و نافرمانی از جامعه ریشه‌کن شده و اطاعت و فرمانبرداری از اوامر الهی در جامعه حاکم گردد. آنچه در تحقق یافتن این غرض، مداخلت دارد، حکمت الهی اقتضا می‌کند که آن را انجام دهد و الا آفرینش لغو می‌شود و این از حکمت خدا بعید است. پس به این دلیل بندگان را مکلف فرموده است و به سوی اعمال صالحه ترغیب نموده و وعده بهشت داده است که از روی اختیار اطاعت کنند. همچنین آنها را از اعمال زشت و قبیح که موجب سقوط آنها می‌شود، برحذر داشته است؛ بدون اینکه به سرحد جبر و اضطراب برسد. پس

می‌توان استدلال را به صورت زیر مطرح کرد.^{۱۱}

لطف، محصل غرض مولا است؛

هر چیزی که محصل غرض مولا باشد، بر مولا فرض و لازم است؛

پس لطف بر خداوند واجب و لازم است.

از این رو به طور خلاصه می‌توان گفت: نصب امام چون از مصادیق لطف الهی است و موجب تحصیل غرض الهی می‌شود، بر خداوند واجب است. به همین دلیل پس از آخرین سفیر آسمانی، حکمت بالغه الهی، اقتضا می‌کرد که جامعه بشری را بدون رهبر نگذارد. بنابراین به پیامبر(ص) دستور فرموده است که آنچه را که بر او نازل شده است، برساند و الا رسالت خود را انجام نداده است و پیامبر(ص) براساس دستور الهی در موارد گوناگون خلیفه مسلمین و جانشین الهی خود را منصوب کرد و حتی به تعداد آنها که دوازده نفرند نیز تصریح فرمود. و پس از غیبت آخرین امام، بر اساس تصریحات ائمه اطهار، دوران نیابت نائبان عام امام که همان فقهای اسلام می‌باشند، آغاز می‌شود. پس ولایت فقیه، استمرار حرکت انبیا و ائمه اطهار(ع) است.

۱. سیره نبوی و ائمه اطهار در مسئله ولایت

برای روشن شدن مطلب و نیز برای پاسخگویی به ادعای اهل سنت و قائلین فقهی بودن مسئله ولایت فقیه، باید نگاهی به سیره نبوی افکنند. یکی از مهم‌ترین کارهای پیامبر(ص) استحکام و تداوم رهبری به وسیله «نخبگان دینی» بود. بنابراین «ولایت» و «ولایت فقیه» را نخستین بار ایشان از جهت نظری و علمی پایه‌گذاری کرد. البته این چیزی نبود که پیامبر(ص) از پیش خود بدعت نهاده باشد؛ بلکه بر اساس دستور الهی بود. داستان بنی عامر (قبل از هجرت) بیانگر این مطلب است که آنها با حضرت ملاقات کردند و عرض کردند: ما در صورتی به تو ایمان می‌آوریم که پس از خود، خلافت را به ما واگذاری، حضرت فرمود: این کار مربوط به خداست و من در آن اختیاری ندارم.^{۱۲}

گفته‌های پیامبر اعظم اسلام(ص) در شکل‌گیری نخستین پایه‌های «ولایت»، تأثیر بسزائی داشت. او تأکید می‌فرمود:

«ای مردم! جانشینان من کسانی هستند که پس از من، احادیث و سنت مرا بیان می‌کنند.»^{۱۳}

«خداوند کسی را که چهل حدیث حفظ کند که مردم (امت من) از آن بهره ببرند، در آخرت فقیه محشور می گرداند.»^{۱۶}
 او مسئولیت فقیهان را بسیار بزرگ و آنها را امانت داران و وارثان علم پیامبران می داند.^{۱۵}

بنابراین آن حضرت با بیان چنین دیدگاه مهمی از میان نخبگان امت، ائمه اهل بیت (ع) را به عنوان جانشینان خاص خود و فقیهان غیر معصوم را جانشینان عام خود معرفی می کنند؛ زیرا حکومت الهی و منصب شرعی، ویژه دانشمندان امت است و مسلماً از میان جمیع دانشمندان، اهل بیت (ع) دارای مرتبه علمی و معنوی بسیار بالایی هستند. آنان دارای مقام ممتاز و فوق العاده بوده و علم و معارف آنها از منبع فوق بشری سرچشمه گرفته است و آنان را با دیگران و دیگران را با آنها، قیاس نتوان کرد.^{۱۶} پیامبر آنها را به کشتی نوح تشبیه می کند که هر کس به آن پناهنده شد، نجات یافت و هر کس آنها را رها کرد، غرق می گردد.^{۱۷}
 سید شرف الدین عاملی در *المراجعات* می گوید:

وجه تشبیه اهل بیت پیامبر به کشتی نوح این است که هر کس آنها را دوست بدارد و آنها را بزرگ بشمارد و از هدایت و دانش آنها بهره مند گردد، از تاریکی مخالفت با حق، نجات خواهد یافت و هر کس از آنان روی برتابد، در دریای کفران نعمت الهی، غرق و در ورطه طغیان، هلاک خواهد شد.^{۱۸}

با توجه به موارد فوق می توان، قدمت نصب خاص و عام و به عبارت دیگر، نواب خاص و عام را به عصر پیامبر بزرگوار اسلام رساند. پس از پیامبر، امام علی (ع) وارث امین و به حق پیامبر (ص) بود. در حالی که پس از رحلت آن بزرگوار، از ریاست مسلمانان دور ماند، بیش از پیش پایگاه مستحکمی از نظر علم و قضاوت در میان مسلمانان پیدا کرد و مرجع علمی بسیاری از افراد عصر خود شد. او برای مشروعیت ولایت پس از پیامبر (ص) و عدم مشروعیت خلافت غضب شده، تلاش فراوانی نمود و در این زمینه، آثاری بر جای گذاشت که در تحکیم نظریه ولایت، نقش بسزایی دارد. آن حضرت در رابطه با حق خویش مبنی بر جانشینی پیامبر (ص)، چنین استدلال می کرد:

«ای مردم! به درستی که محق ترین شما به این امر [خلافت]، قوی ترین مردم و عالم ترین آنها به دستورهای خداوند در امر خلافت است.»
 همچنین ضمن امتناع از بیعت با ابوبکر فرمود:

«من نزدیک‌ترین افراد به رسول خدا بوده‌ام، چه در حیات و چه در ممات و... من عارف‌ترین شما به کتاب خدا و سنت پیامبر و فقیه‌ترین شما در دین و عالم‌ترین شما به عواقب امور هستم.»^{۱۹}

با دگرگونی نظریه خلافت در میان اکثر مسلمانان پس از پیامبر(ص)، امام علی(ع) برای انتظام مسائل «ولایت» خطبه‌هایی ایراد کرد که مفهوم مشخصی را برای ولایت تعیین می‌نمود و در همان زمان، سعی وافری به آزمون کشیدن آن داشت. یکی از راه‌های آزمون، اجازه ورود به بسیاری از پیروان فقیهش در دستگاه حکومتی و ولایت آنها در امور جامعه بود؛ زیرا امام علی(ع) فقط به تعیین و تبیین موضوع مشخص «ولایت عالمان» بر جامعه قانع نبود، بلکه می‌خواست از طریق تحقق عینی آن، فایده چنین موضوعی را نیز اثبات کند. او برای تحقق این امر، موضوع ولایت دادن به فقیهان عصر خود در دستگاه حکومت را انتخاب کرد. این، یک روش برای مبارزه منفی با حکومت وقت بود. بنابراین از طریق نصب حذیفه بن یمان به عنوان اولین ولی فقیه مدائن^{۲۰} و سلمان فارسی به عنوان دومین ولی فقیه مدائن^{۲۱} و عمار به عنوان ولی فقیه کوفه^{۲۲} در تحقق ولایت فقیه کوشید و در سال‌های بعد نیز خصوصاً در زمان امام صادق(ع)، مسئله ولایت فقیه به طور کامل تبیین شد و مقبوله عمر بن حنظله^{۲۳} به برنامه‌ای برای گسترش نظریه ولایت فقیه تبدیل گشت. نکات مهم در مقبوله عمر عبارتند از:

۱. ولایت فقیه نه تنها در فتوا، بلکه به مسائلی که با اداره جامعه و قضاوت مربوط می‌شود، نیز سر و کار دارد.

۲. نظام ولایت فقیه، مشروعیت خود را از امام معصوم می‌گیرد و منصوب از جانب امام معصوم است.

۳. مردم در مسائل قضایی و سیاسی حق مراجعه به غیر را ندارند و باید به فقیهان روی آورده، در مسائل سیاسی و اجتماعی نیز فقیهان متصدی امور آنها هستند.

با توجه به مطالب فوق، عده‌ای از فقها و محدثین، از مقبوله عمر بن حنظله و امثال آن، ولایت مطلقه (ولایت عامه یا ولایت همه جانبه) را استنباط می‌کنند. شهید ثانی در دروس، دامنه وسیعی برای قضا مطرح می‌کند که بسیاری از مسائل اجتماعی را نیز در برمی‌گیرد و می‌گوید: قضا و ولایت شرعی بر حکم در مصالح عموم مردم از طرف امام (ع) است^{۲۴}؛ زیرا کسی که صاحب حکم باشد، بسیاری از مسائل

اجتماعی، سیاسی و اقتصادی و فرهنگی تحت نظر وی قرار می‌گیرد. مسئله ولایت فقیه در طول حیات ائمه هدی(ع) تا زمان غیبت کبری از طریق اذن و انتصاب توسط آن بزرگواران مطرح بود؛ یعنی آنها علیرغم حاکمیت فضای تقیه، از طریق ارتباطات مخفیانه با عالمان و فقیهان، آنها را به دستیابی به مناصب دولتی (در دولت جائر) ترغیب و تشویق می‌کردند تا از پایمال شدن حقوق شیعیان تا حد امکان جلوگیری شود. این مسئله در طول حیات همه امامان، خصوصاً بعد از امام صادق، علی‌رغم خفقان سیاسی جریان داشت.^{۲۵}

دانشمندان اسلامی و مسئله ولایت فقیه

۱. فقها

۱-۱. شیخ مفید، سید مرتضی و شیخ طوسی

شیخ مفید (۳۳۸ تا ۴۱۳ هـ.ق) از بنیانگذاران شیوه اجتهادی در فقه امامیه به شمار می‌آید و با تفکر اجتهادی به مصاف اندیشه اهل حدیث رفت، و پایه‌های فکری آنان را متزلزل کرد. وی نخستین کسی است که در فرهنگ فقهی شیعه، لفظ «سلطان» را به کار برد و از واژه‌های امام، سلطان و فقیه بسیار استفاده کرد. البته منظور وی سلطان عادل و یا سلطان اسلام است؛ مانند امامان شیعه، امیران و کارگزارانی که از سوی آنها نصب می‌شوند. فقیه نیز در کلام شیخ، عنوان سومی است که به کار رفته و او به ولایت فقیه معتقد است؛ زیرا می‌گوید: آنچه را که بر عهده سلطان عادل است، بر عهده گیرند.^{۲۶} و آنچه بر عهده امام معصوم می‌دانیم، ولایات نه‌گانه است که عبارتند از: ولایت در پذیرش، ولایت در فتوا، ولایت در قضاوت، ولایت در اجرای حدود، ولایت در امور حسبه، ولایت در تصرف اموال و نفوس، ولایت در زعامت (سیاسی) ولایت در اذن و نظارت.^{۲۷}

نکته دیگر اینکه شاگردان شیخ؛ یعنی سید رضی و سید مرتضی، علم الهدی(۳۵۵ - ۴۳۶ هـ.ق) که به قول علامه حلی، رکن امامیه و معلم ایشان بوده‌اند نیز بر این مطلب تصریح کرده‌اند.^{۲۸}

به اعتقاد سید مرتضی، در صورت موجود بودن وجوه عقلایی و شرعی، شخص پذیرنده مسئولیت در زمان سلطان جائر، نه نماینده حاکم جائر، بلکه نماینده

امامان حق است. ایشان می‌فرماید:

«صالحان و دانشمندان در زمان‌ها و عصرهای مختلف، دائماً چنین بودند که از سوی ستمگران، به خاطر بعضی از دلایل مسئولیت می‌پذیرفتند. پذیرش مسئولیت - اگر در آن، وجه نیکویی وجود داشته باشد - هر چند در ظاهر از سوی حاکم ستمگر است، ولی در باطن از سوی امامان حق می‌باشد.»^{۲۹}

شیخ طوسی نیز در کتاب مختلف بر این مطلب تأکید می‌کند.^{۳۰} و می‌توان گفت این دیدگاه بر اساس همان دیدگاه شیخ مفید است؛ زیرا او می‌گفت: ولایت، یک نظام حکومتی است و فقیه به عنوان سلطان اسلام، حاکم و نائب سلطان اسلام تعبیر شده است. این مطلب به وراثت از امامان معصوم به فقیهان انتقال یافته است؛ زیرا «العلماء ورثة الانبياء». در این باره اخبار صحیحی در دست است و به تعبیر دیگر، «ولایت و سلطنتی که برای فقها وجود دارد، همان ولایت رسول الله (ص)، امام و حکومت آنها است که با این ولایت اطاعت مطلق مردم از آنها، لازم خواهد بود.»^{۳۱} او می‌گوید: «اجرای حدود و احکام انتظامی اسلام، وظیفه سلطان اسلام است که از جانب خدا منصوب گردیده و منظور از سلطان، ائمه هدی (ع) یا کسانی است که از جانب ایشان منصوب گردیده‌اند، و امامان نیز این امر را به فقهای شیعه تفویض کرده‌اند تا در صورت امکان مسئولیت اجرایی آن را بر عهده گیرند.»^{۳۲}

۱-۲. شهید اول

به نظر سایر فقیهان، مانند شهید اول نیز، حکومت شایسته بر پایه حاکمیت الهی و تجلی آن در حکومت پیامبر (ص)، امامان معصوم (ع) و نایبان خاص و عام آنان است.^{۳۳} او، این اشکال را که مقصود از نائب امام، نایب خاص است و فقها را شامل نمی‌شود، رد می‌کند و بر این باور است که:

«حکم فقیه عصر غیبت، همان حکم نایب خاص امام (ع) است.»^{۳۴}

۱-۳. محقق کرکی

محقق کرکی (۸۷۰ - ۹۴۰ ه. ق.) نیز نظریه ولایت فقیه را یک نظریه سیاسی می‌داند؛ به گونه‌ای که شاه طهماسب به حق او در حاکمیت چنین اعتراف می‌کند: «تو نایب امام هستی و من فقط از کارگزاران توأم که اوامر و نواهی تو را به اجرا می‌گذارم.»^{۳۵}

او بر این اساس، شاه را در موقعیتش ایفا کرد، تا زیر نظر مرجع دینی، کشور را اداره کند و این تحقق عینی مسئله پیروی حاکم از فقیه است. در این مورد، کرکی به طور مفصل بحث کرده است. او در مجموعه بحث‌هایش به عصر حضور تکیه دارد، ولی عمومیتی را که در کلام او به چشم می‌خورد، می‌توان به عصر غیبت نیز تعمیم داد. به هر حال، اساس اندیشه کرکی از همین جا گذاشته می‌شود. اعتقاد به معنای نص و نصب در مشروعیت رهبری جامعه و شایستگی فردی رهبری، با صفات خاص و جدا نبودن دین از سیاست، از نکته‌های جالب توجه در اندیشه وی است.^{۳۶}

۴-۱. وحید بهبهانی

وحید بهبهانی (۱۱۱۷-۱۲۰۵ هـ.ق) نیز رابطه دین و سیاست را یک رابطه ماهوی و تفکیک‌ناپذیر می‌داند. تجلی این پیوستگی و همبستگی در نظریه امامت شیعی و نیز احکام فقه سیاسی آشکارا مشهود است. وی نیاز به قوانین مدنی و حکومت را برای تدبیر جامعه سیاسی، ویژه زمان خاص و مکان معینی نمی‌داند و همه زمان‌ها و مکان‌ها و احوال مردمان را در نیاز فطری به نظم، قانون، مجری قانون و برقرار کننده نظم، یکسان می‌بیند.^{۳۷} به باور وی، در عمل به قوانین و حقوق سیاسی اسلام، هیچ گونه تفاوتی بین زمان حضور و غیبت امام معصوم نیست و غیبت معصوم نه تنها به معنای تعطیل شدن احکام حکومتی اسلام نبوده، بلکه خلأ حضور معصوم (ع) با معرفی فقیهان جامع‌الشرایط به نیابت عام امام غایب (عج) جبران شده است. به بیان دیگر شیعیان از لحاظ نظری در تعیین نوع حکومت و شیوه انتخاب و تعیین رهبر سیاسی و شرایط و وظایف حاکم اسلامی در بن بست فکری قرار ندارند. از لحاظ عملی نیز راهکارهایی در متون دینی ارائه شده است.

۱-۵. شیخ جعفر کاشف الغطاء

شیخ جعفر کاشف الغطاء (۱۲۲۸ هـ.ق) در زمان خود عملاً نقش زعامت اجتماعی و سیاسی فقها را ایفا کرد. در زمانی که شورش‌های زیادی از سوی دولت‌های خارجی و نوکران داخلی‌شان، برای ضربه زدن به اسلام و مسلمانان، به وجود آمده بود، به فتحعلی شاه قاجار اذن دفاع داد و او را تقویت کرد. او درباره لزوم اطاعت از سلطان گفت:

«واجب است تمام کسانی که متّصف به صفت اسلام هستند و تصمیم به اطاعت

از پیامبر و امام دارند، سلطان را اطاعت کنند و در زمینه جهاد با دشمنان خدا با او مخالفت نوزند و امر کسانی را که او را بر آنها نصب کرده [علما] و به عنوان سپهر بلای آنها قرار داده، اطاعت و امتثال نمایند. و مخالفت با او [در این امر] مخالفت با خدا و مستحق غضب و عذاب الهی است.^{۳۸}

۱-۶. ملا احمد نراقی

ملا احمد نراقی (۱۱۸۵-۱۲۴۵ هـ.ق) نیز وجود دولت و حکومت، یعنی وجود حاکم لازم‌الاتباع را در جامعه انسانی امری الهی به شمار می‌آورد و تعیین حاکم از سوی خدا را برآمده از قدرت و حکمت الهی می‌داند و تأکید می‌کند که خداوند بالاتر از آن است که افراد جامعه انسانی را با این همه تنوع در آثار و اندیشه‌ها، بدون سرور و فرمانروا، رها کند و آنها را همچون گله‌های بدون شبان، در چنگال گرگان درنده هوی و هوس رها سازد.^{۳۹} او حاکم غیر الهی را در حفاظت افراد اجتماع از گرفتاری‌های فردی و اجتماعی، ناتوان می‌داند؛ زیرا او به خیر و شر انسان آگاه نیست و تنها خداست که آگاه و عالم مطلق است و به تمام نیازهای فردی و اجتماعی انسان آگاهی دارد. بنابراین گماشتن چنین فردی بر اساس قاعده لطف، بر خدا واجب و لازم است.^{۴۰}

با توجه به سخن ملا احمد نراقی، مشخص می‌گردد که بحث ولایت و حکومت و حاکم جزء به امر الهی و نصب او صورت نمی‌پذیرد؛ یعنی هر جا که ولایت است، نصبی وجود دارد و آن نصب قطعاً از جانب خدا، رسول او (ص) و امامان بر حق (ع) و در عصر غیبت بر اساس نیابت عام امام از طریق فقها و دانشمندان امت صورت می‌پذیرد. نراقی در این مورد اصلاح جامعه را مشروط به اجرای عدالت می‌داند و می‌گوید: عدالت، ممکن نیست مگر آنکه حاکمان فقیه شوند یا فقها حاکم جامعه گردند. در نتیجه شناخت عدالت منوط به فقاہت است و اداره امور دولت و کشورها باید به فقیهان سپرده شود و او دارای تمام اختیارات پیامبر و امام (جز موارد استثنایی) است.^{۴۱}

۱-۷. صاحب جواهر

شیخ محمد حسن نجفی (صاحب جواهر) (۱۲۲۲ هـ.ق) مسئله ثبوت ولایت را آن چنان بدیهی می‌بیند که می‌گوید هر کس در آن تشکیک کند، بویی از فقاہت

نبرده است و با سخنان معصومین در این باره آشنایی ندارد.^{۴۲}
 او در مواردی که به اثبات ولایت فقیه می‌پردازد، آن را هم مطلق و هم منصوب
 از جانب امام معصوم می‌شمارد.

وی می‌گوید: «نصب عام در هر چیزی هست، به طوری که هر آنچه برای امام
 است، برای فقیه نیز می‌باشد؛ چنانکه مقتضی قول امام(ع) (فائی قد جعلته حاکماً)
 این است که فقیه متصرف در قضاوت و غیر آن از قبیل ولایت و مانند آن است؛
 همان گونه که مقتضای قول صاحب الزمان - روحی فداه - نیز آن را می‌رساند:
 «در حوادث واقعه، به راویان احادیث ما رجوع کنید. آنها حجت‌های ما بر شما و ما
 حجت خدا بر آنها هستیم.» مراد این است که فقیهان در جمیع آنچه من حجت
 هستم، حجت من بر شما هستند؛ مگر در آن چیزهایی که با دلیل خارج شود.^{۴۳}
 به عبارت دیگر، گستره روایت‌های «حکومت فقیه» خصوصاً روایت نصب که از
 امام زمان(عج) وارد شده، فقیه را منصوب از جانب اولی‌الامر می‌گرداند؛ کسانی که
 خداوند اطاعت ایشان را بر ما واجب کرده است. بله، اختصاص آن نصب در هر
 چیزی است که حکماً و موضوعاً در شرع مداخلیت داشته باشد.^{۴۴}

۱-۸ شیخ اعظم انصاری

شیخ انصاری(۱۲۱۴ - ۱۲۸۱ هـ ق) نیز قایل است که ولایت فقیه در مسائل
 شرعیه (ولایت در فتوا و تعیین موضوعات) از جمله بدیهیات اسلام است.^{۴۵}
 نیز اموری که حکم آن مشتبه است، از مصادیق «حوادث واقعه» است؛ یعنی
 اموری که امام(ع) مرجع آن را فقیهان و راویان احادیث دانسته‌اند.^{۴۶}
 این امور شامل انبوهی از موارد مختلف زندگی بشر است. نکته دیگر اینکه
 شیخ انصاری، غیر از مواردی که به اذن امام، منوط است، مسائل مربوط به عصر
 غیبت را منوط به اجازه و اذن فقیه می‌داند.^{۴۷} یعنی ولایت فقیه را در اذن و ولایت
 در امور حسبیه ثابت قلمداد می‌کند.

۱-۹ شیخ فضل الله نوری

شیخ فضل الله نوری «ولایت در زعامت سیاسی» را از آن فقیهان آل محمد(ص)
 می‌داندست و به همین دلیل خود همواره در مسائل پیشگام بود.
 او معتقد بود که کلیه امور مملکتی، باید بر اساس احکام و دستورات مجتهد

عادل باشد؛ حتی «منصب دولت و اجرای آن از عدلیه و نظمیه و سایر احکام، باید فقط اجرای احکام صادره از مجتهد عادل باشد».^{۴۸} بنابراین ولایت در «اطاعت» و در «اذن و نظارت» را حق مجتهدان دانسته، استدلال می‌کند که در مذهب جعفری در صورتی که تصدی حکومت غیر از خدا و سه طایفه دیگر، یعنی انبیا، اولیا و فقها، بر عهده کس دیگری باشد، واجب‌الاطاعه نخواهد بود. همچنین «در زمان غیبت امام، مرجع در حوادث، فقهای شیعه هستند و مجاری امور به ید ایشان است».^{۴۹}

از اینها مهم‌تر، او ریاست عرفی بر جامعه مسلمانان را غصب می‌دانست و حکم به حرمت حمایت از او داد: «مگر نمی‌دانی که این کار از غیر نواب عام، غصب حق محمد و آل محمد است؟»^{۵۰}

۱- ۱۰. محقق نائینی

میرزا محمد حسین نائینی (۱۲۷۶-۱۳۵۵مق) به توضیح علت و فلسفه نیابت فقیهان از امام معصوم (ع) پرداخته، می‌گوید: «چون عدم رضای شارع مقدس به اختلال نظام و ذهاب بیضه (کیان) اسلام، بلکه اهمیت وظایف راجعه به حفظ نظم ممالک اسلامی، از تمام امور حسبه از اوضح قطعیات است، لهذا ثبوت نیابت فقیهان و نواب عام عصر غیبت، در اقامه وظایف مذکوره از قطعیات مذهب خواهد بود».^{۵۱}

او در جواب کسانی که در محدوده ولایت فقیه بحث می‌کنند، اظهار می‌دارد که اگر ولایت عامه برای فقیه ثابت شود، ولایت او در همه زمینه‌ها است^{۵۲}؛ زیرا آنچه مهم است اثبات کبری است و آن عبارت است از ثبوت ولایت عامه برای فقیه عصر غیبت. اگر این مسئله اثبات شود، بحث از صغرای مطلب، امر لغوی خواهد بود، چرا که صغریات مسئله به هر روی از وظیفه فقیه است.^{۵۳} بر این اساس ایشان ولایت فقیه را به صورت مطلقه قبول دارند.

۱- ۱۱. حضرت امام خمینی (ره)

اکنون به اندیشه بسیار شگفت‌انگیز حضرت امام (ره) که در واقع برجسته‌ترین نظریه ایشان در بعد حکومتی است، می‌پردازیم. از دیدگاه ایشان سرچشمه نظریه ولایت فقیهان، همان اعتقاد به توحید است:

ریشه و اصل همه آن عقاید که مهم‌ترین و با ارزش‌ترین اعتقاد ماست، اصل توحید است... این اصل به ما می‌آموزد که انسان تنها در مقابل ذات اقدس حق باید

تسلیم باشد و از هیچ انسانی نباید اطاعت کند؛ مگر اینکه اطاعت او، اطاعت خدا باشد.^{۵۴}

به عقیده ایشان، خداوند سنتش بر آزادی و اختیار انسان قرار گرفته، به جای اینکه حاکمیت و ولایت را جبراً و قهراً اعمال کند، نوع دیگری از حاکمیت را جایگزین کرده است. این حاکمیت که در لسان اندیشمندان اسلامی از آن به ولایت و حاکمیت الهی تشریحی تعبیر می‌شود، یک نوع حاکمیت غیرمستقیم و ارشادی خداوند بر اعمال و رفتار انسان‌هاست که به موجب آن اطاعت از غیر خدا، شرک، و کفر به ولایت طاغوت، لازمه ایمان است.^{۵۵}

امام برای نظریه ولایت فقیه، استدلال‌های عقلی و نقلی بسیاری ارائه می‌دهد که در آثارشان درج است.

ادله عقلی

از نظر امام (ره) مسئله ولایت فقیه، مسئله‌ای است که تصور آن بلافاصله موجب تصدیق آن می‌گردد؛ یعنی ولایت فقیه بعد از تصور دقیق حکم، مسئله‌ای نظری که نیازمند برهان باشد، نیست و آنچه دلیل امامت است، دلیل لزوم حکومت زمان غیبت نیز می‌باشد.^{۵۶}

امام همان ادله‌ای که بر لزوم تشکیل حکومت اسلامی وجود دارد، برای اثبات نظریه ولایت فقیه کافی می‌داند.^{۵۷}

ادله نقلی

در آثار امام ادله نقلی فراوانی در رابطه با ولایت فقیه مطرح و مورد بررسی قرار گرفته است که تفصیل همه آنها از حوصله این نوشتار و جستار خارج است. ما برای روشن‌تر شدن بحث، به برخی از آن دلیل‌ها فهرست‌وار اشاره می‌کنیم:

۱. **نصب عام پیامبر (ص)**:^{۵۸} امام، حصر دلالت این حدیث را بر معصومان رد می‌کند و معتقد است که خلافت رسول‌الله (ص) نه محدود به حدّ خاصی و نه محدود به اشخاص خاصی است؛ بلکه چون احکام اسلام نباید تعطیل گردد و حدود و ثغور اسلام، نباید دستخوش هجوم دشمنان شود، فقیهان باید جانشین پیامبر شوند.^{۵۹}

پیامبر اکرم(ص) یکی از مشخصات کلیدی و مهم جانشینان خود را مطرح می‌کنند که همان راویان احادیث هستند. امام معتقد است که اگر راویان احادیث مورد نظر، فقیه نباشند، مسلماً غیر آنان را شامل نمی‌شود؛ زیرا کسی که می‌خواهد سنن رسول اکرم(ص) را شرح دهد، باید تمام احکام الهی را بداند.^{۶۰}

حضرت امام با توجه به اوصاف فقیه در آیات و روایات نبوی و ائمه(ع) علاوه بر مطلب فوق، دلائل نقلی زیر را بر اصل ولایت فقیه اقامه می‌کند:

۲. فقیه دژ محکم اسلام است.^{۶۱}

۳. فقیه امانت‌دار واقعی است.^{۶۲}

۴. فقیه وصی پیامبر(ص) و رهبر سیاسی امت است.^{۶۳}

۵. فقیه، مسئول مسائل اجتماعی است.^{۶۴}

۶. فقیه، مسئولیت مسائل حکومتی را بر عهده دارد.^{۶۵}

ایشان با توجه به دلایل عقلی و نقلی فوق، چنین می‌فرمایند:

نتیجه آنچه ذکر کردیم، آن است که برای فقیه، همه آنچه برای امام معصوم ثابت است، ثابت می‌باشد، مگر اینکه دلیل اقامه شود که اختیارات آنها از جهت ولایت و سلطنت آنها نیست، بلکه مربوط به جهات شخصی آنها، به سبب شرافت آنها بوده باشد، یا اینکه اگر چه دلیل دلالت کند بر اینکه شیء خاص از جهت شئون حکومتی و سلطنت برای معصوم ثابت است، با این حال اختصاص به امام معصوم(ع) دارد و از آن تعدی نمی‌شود، کما اینکه این مطلب، در جهاد غیردفاعی، مشهور است؛ اگر چه در آن نیز جای بحث و تأمل وجود دارد.^{۶۶}

۲. فلاسفه و متکلمان اسلامی

۲-۱. شیخ الرئیس ابوعلی سینا

فلاسفه اسلامی نیز مانند شیخ الرئیس ابوعلی سینا (۳۷۰-۴۲۸هـ.ق) و فارابی (۲۶۰-۳۳۹هـ.ق) که فلسفه و حکمت را مکمل مباحث کلامی می‌دانستند، مبحث امامت و ولایت فقیه را به مثابه یک بحث عقلی - اصولی مطرح کرده‌اند و در کتاب‌های خود به اثبات آن پرداخته‌اند. او در کتاب *شفاه* این مطلب را به صورت زیر بیان می‌نماید:

«واجب است که سنت‌گذار، اطاعت جانشین خود را واجب کند، و تعیین جانشین یا باید از طرف او باشد یا به اجماع اهل سابقه بر زمام‌داری کسی، و به طور علنی برای جمهور مردم ثابت کند که او دارای سیاست مستقل، عقل اصیل، اخلاق شریف، مانند شجاعت، عفت و حسن تدبیر است و احکام شریعت را از همه بهتر می‌داند و عالم تر از او کسی نیست و اثبات این صفات برای شخص مورد نظر باید آشکارا باشد و جمهور مردم آن را بپذیرند و بر آن متفق باشند و اگر اختلاف و تنازع بر اثر هوا و هوس میان آنها ایجاد شود و فرد دیگری را که استحقاق و لیاقت جانشینی ندارد، برگزینند، به پروردگار کافر گشته‌اند، و تعیین جانشین با نصب بهتر است؛ زیرا در این صورت از اختلاف و نزاع دور خواهد بود.»^{۷۷}

با توجه به کلام شیخ الرئیس می‌توان نتیجه گرفت که شارع مقدس اطاعت از رسول خدا(ص) را واجب و لازم دانسته و مؤمنان را به تبعیت و پیروی از آن حضرت امر نموده است و رسول اکرم(ص) بر اساس نص صریح قرآن، ولی و اولی به تصرف در اموال و انفس مؤمنین بوده و جانشین او یعنی امامان بر حق به نص صریح کلام پیامبر(ص) در روز غدیر خم نیز مولی و سزاوارتر به مؤمنان نسبت به خودشان است.^{۷۸} بر اساس حکم عقل، نصب نایبان خاص و عام بر امام واجب و لازم است تا از اختلال نظام و بروز اختلاف و تفرقه در بین امت اسلامی جلوگیری گردد؛ یعنی ایشان جهت ایجابی قضیه را بر اساس انتفاع عامه (جلوگیری از هرج و مرج و حفظ اموال و انفس مؤمنین) می‌داند.

۲-۲. معلم ثانی (ابونصر فارابی)

فارابی نیز در «مدینه فاضله» بر این موارد تأکید می‌کند و دانش و برخورداری از علم احکام و قوانین شریعت را شرط لازم و ضروری برای رئیس جامعه و مدینه فاضله می‌داند. او می‌گوید:

«رئیس مدینه فاضله یا رئیس اول است یا رئیس ثانی. رئیس اول کسی است که به او وحی می‌شود؛ یعنی خداوند عزوجل به وسیله عقل فعال به او وحی می‌کند. او واضح قوانین است و حکم امور را بیان می‌کند...، اما مدینه همیشه، صاحب چنین رئیسی نیست. رئیس دومی که جانشین او می‌شود، باید بسیاری از صفات او را داشته باشد و

قوانین و سنت‌ها و روش‌های رئیس اول را بدانند و نگهبان آنها باشد. پس باید چنان اندیشه خوب و قوه استنباطی داشته باشد که بتواند احکام و اموری را که در جریان حوادث و مرور زمان پیش می‌آید، به خوبی دریافته و استنباط کند و باید صلاح و مصلحت مدینه را بجوید و رعایت کند.^{۶۹}

مؤید این کلام معلم ثانی همان دستخط و توقیع شریف امام در جواب اسحاق بن یعقوب است که پرسیده بود: در زمان عدم دسترسی به شما، به چه کسانی رجوع کنیم؟ امام در پاسخ مرقوم فرمودند:

«و اما در هر واقعه‌ای که برای شما پیش می‌آید، به روایان احادیث رجوع کنید که آنها حجت‌های من بر شما و من حجت خدا بر ایشانم.»^{۷۰}

۲-۳. علامه حلی

علامه حلی که یکی از پایه گذاران تشیع در ایران محسوب می‌شود، در کتاب‌های خود به مناسبت‌های متعددی، شئون مختلف ولایت و امامت را در زمان غیبت، حق فقیهان شیعه دانسته است، اما از اینکه فقیهان، بحث امامت و شرایط آن را از علم کلام به فقه منتقل ساخته‌اند، اظهار نگرانی کرده، می‌نویسد:

«عادت فقیهان بر این جاری شده که امامت و شرایط آن را در این باب (قتال باغی) ذکر می‌کنند، تا روشن شود که اطاعت چه کسی واجب، خروج بر چه کسی حرام و جنگ با چه کسی واجب است؛ ولی این مسئله از قبیل مسائل علم فقه نیست، بلکه از مسائل علم کلام است.»^{۷۱}

بنابراین مسئله ولایت فقیه یک مسئله از فروع فقه نیست، بلکه اصل و اساس آن به علم کلام برمی‌گردد؛ همان‌طور که اثبات ولایت امامان معصوم (ع) چنین نیست، تا فقیهان فصل منسجمی را در کتاب‌های فقهی خود به آن اختصاص دهند؛ بلکه فقیهان، موشکافی‌هایی در خور توجه داشته‌اند؛ همان‌طور که در حدود ولایت امام در فقه بحث کرده‌اند، نه در اثبات آن.

۲-۴. استاد جوادی آملی

اندیشمندان معاصر به طور عمده، همین دلیل را در مورد کلامی بودن بحث ولایت و ولایت فقیه ذکر کرده‌اند. استاد جوادی آملی در این رابطه می‌فرماید:

«هر مسئله‌ای که موضوع در آن فعل الله باشد، کلامی است. در مورد اثبات ولایت فقیه نیز چون سؤال این است که آیا خداوند برای عصر غیبت دستوری صادر کرده یا نه، موضوع اثبات ولایت فقیه، مسئله‌ای کلامی است، نه فقهی.»^{۷۲}

ثمرات کلامی بودن مسئله ولایت فقیه

بر اساس دیدگاه کلامی بودن ولایت فقیه، ثمرات زیر را می‌توان برای آن برشمرد:

۱. خداوند در طول ولایت ائمه اطهار، به فقیه جامع‌الشرایط، ولایت عطا فرموده است و مردم مؤظفند که بی‌چون و چرا از او اطاعت کنند و رأی مردم در اعطای ولایت به فقیه و یا سلب آن هیچ تأثیری ندارد. گرچه اختیار، لازمه لاینفک انسان است و او می‌تواند این ولایت را نپذیرند، اما در این صورت خود را محروم خواهد کرد؛ زیرا ایمان به اسلام، موجب بهره‌مندی از فیوضات معنوی این آئین می‌شود.

۲. رأی مردم به منزله نصب یا عزل فقیه حاکم نیست، بلکه کاشف است. یعنی مردم در اصل مشروعیت حکومت هیچ‌گونه نقشی ندارند؛ زیرا حاکمیت الهی دارای مشروعیت ذاتی است و قابل اعتبار از سوی مردم نیست. تنها نقشی که مردم می‌توانند داشته باشند «کشف مشروعیت» است؛ یعنی مردم در زمینه کارآمد کردن این مشروعیت ذاتی، وارد میدان می‌شوند. پس نقش مردم فقط نقش کاربردی است. اگر رأی مردم و پذیرش آنها لحاظ نگردد، حکومت توانایی اجرای اهداف متعالی خود را نخواهد داشت.^{۷۳}

۳. اثبات مسئله ولایت فقیه، از طریق کلامی بودن این مسئله بسیار آسان است؛ چون در طول ولایت خدا، رسول خدا و ائمه اطهار(ع) قرار دارد؛ ولی اگر فقهی باشد، در این صورت هر فقیه‌ی بر مبنای استنباط خود به بحث در مورد آن می‌پردازد.

۴. با کلامی شدن مسئله ولایت فقیه، فقیه دارای ولایت مطلقه می‌شود. در این صورت از کارآیی و کارآمدی بیشتری برخوردار خواهد بود. چون ولایت او گره خورده به ولایت الهی است و دارای قداست و طهارت معنوی ذاتی بوده و لذا گستره فعالیت آن و نیز تأثیرگذاری فرامین او افزایش می‌یابد.

اهل سنت و مسئله ولایت و امامت

یکی از پرسش‌های مطرح در ذهن پژوهشگران دینی و نظام سیاسی این است که چرا فقها در آثار فقهی خودشان در مورد ولایت فقیه بحث جامع و مفصلی ارائه نداده‌اند و چرا در این مسئله بسیار مهم، فصل مستقل و منسجمی در کتب آنها وجود ندارد؟ در پاسخ به این سؤال می‌توان گفت که بدون تردید *نهج البلاغه* به عنوان عظیم‌ترین و منسجم‌ترین کتاب درباره آرای سیاسی شیعه و نیز حقوق اساسی مکتب اسلام مطرح است. سخنان امام علی (ع) فراتر و به مراتب عمیق‌تر از سخنان افلاطون و ارسطو در عرصه حکمت نظری و بالاتر از سخنان و افکار سقراط در زمینه حکمت عملی است.^{۷۶}

همچنین در مباحث مهم کلامی، مانند نبوت، امامت و ولایت ژرف‌ترین مباحث را بنیان‌گذاری کرده است. بنابراین تا قرن پنجم، هیچ تردیدی وجود نداشت که مسئله امامت و سیاست، و ولایت و حاکمیت، مسئله کلامی - عقلی است، نه یک مسئله فقهی، فرعی و تقلیدی؛ ولی اندیشمندان اهل سنت، مانند امام محمد غزالی (۴۰۵ و ۵۰۵ هـ ق) می‌پنداشتند که امامت، اهمیت چندانی ندارد و افرادی مانند سیف الدین آمدی (۵۵۱ هـ ق) در کتاب *غایة المرام فی علم الکلام*^{۷۷} و مؤلف *المواقف* و شارح آن، میر سید شریف^{۷۸} از او پیروی کردند. ابو حامد می‌گوید:

بحث امامت یک بحث مهم و عقلی نیست، بلکه یکی از مسائل فقهی است. این مسئله تعصب‌هایی را برانگیخته است. اگر کسی از این بحث دوری کند، نسبت به کسی که در این بحث به تحقیق می‌پردازد، از سلامت بیشتری برخوردار است؛ حتی اگر به حقیقت دست پیدا کند تا چه رسد به اینکه به خطا رود.^{۷۷}

آثار فقهی بودن امامت نزد اهل سنت

با توجه به این مطلب که اهل سنت در مسئله امامت، نصب الهی را شرط نمی‌دانند و آن را در زمره مسائل فقهی می‌شمارند، بر این نظریه پی آمده‌های مختلفی مترتب است:

۱. با توجه به مبنای فکری اهل سنت که حسن و قبح عقلی را مورد انکار قرار می‌دهد و هیچ کاری را بر خدا ضروری نمی‌داند، پس تعیین امام پس از پیامبر (ص) بر خدا لازم نیست؛ بلکه این امر به مردم واگذار شده است.

۲. چون در این دیدگاه، رأی مردم ملاک است، پس آنها قائل به تقدیم و ترجیح مفضول بر فاضل‌اند؛ زیرا حق اختیار با مردم است و مردم چون نظر و رأیشان بر اساس ظاهر است، گاهی افضل را برمی‌گزینند و گاهی مفضول را. یعنی هر کس که بتواند رأی عمومی را متوجه خود کند، بر مسند امامت تکیه می‌زند؛ در حالی که از نظر شیعه، تقدیم مفضول بر فاضل جائز نیست.

۳. بر اساس این دیدگاه عصمت شرط امامت نیست و عدالت نیز از صفات لازم برای رهبری نمی‌باشد؛ مگر آنکه به گناه امر کند. دیدگاه اهل سنت در مورد صفات عدالت و علم و... در مورد امام از اضطراب خاصی برخوردار است و دارای انسجام و استواری نیست؛ بلکه این عدم انسجام و متانت در اکثر آرای سیاسی و حکومتی آنان وجود دارد.^{۷۸}

نتیجه دیدگاه اهل سنت این است که آنها قائل به ولایت مطلقه فقیه هستند. البته در نظر آنها ولایت فقیه به معنای نیابت از امام معصوم نیست بلکه به عنوان خلافت و جانشینی پیامبر(ص) است آنها اطاعت از اولوالامر را مانند اطاعت از پیامبر واجب شرعی می‌دانند؛ یعنی این مقام و منصب را خداوند به آنها عطا کرده است؛ اگرچه تعیین مصداق به رأی و بیعت مردم واگذار شده است؛ یعنی هر کس که بر مسند زعامت و حکومت می‌نشیند، همان اولوالامر است و اطاعتش واجب شرعی است.^{۷۹} گرچه ظالم و جاهل به احکام الهی باشد.

نتیجه گیری

نگاه گذرا به مسئله ولایت فقیه و نیز مسئله جانشینی پیامبر(ص) چه در زمان حیات نبی گرامی اسلام(ص) و چه در زمان ائمه اهل بیت(ع) و چه بر اساس بیانات دانشمندان اسلامی. برای ما مشخص کرد که مسئله ولایت بر خلاف آنچه اهل سنت می‌گویند یک فرع از فروعات فقهی نیست؛ بلکه بحث در فعل الهی است؛ یعنی خداوند به پیامبرش دستور داده است که علی را به جانشینی خود معرفی کند و مسلماً بدون دستور الهی بر اساس کلام خود پیامبر(ص)، او نمی‌توانست کسی را جانشین و خلیفه مقرر کند. در مسئله ولایت فقیه بحث در این است که آیا خداوند متعال که عالم به همه ذرات عالم است^{۸۰} و می‌داند که اولیای معصومش زمان

محدودی حضور و ظهور دارند و خاتم اولیا «حضرت حجت (عج)» مدت مدیدی غیبت می‌کند، آیا خداوند برای عصر غیبت دستور داده یا نه؟، امت را به حال خود رها کرده است؟ این مسئله‌ای کلامی است؛ زیرا هسته مرکزی بحث فقها همان طور که گذشت روی این مطلب دور می‌زند که فقها منصوب به نصب عام از جانب اولوالامر می‌باشند. و مسلماً بازگشت این سخن به فعل الله است و این که فقهای بزرگوار و روشن ضمیر را دارای همان اختیاراتی می‌داند که امام معصوم دارد، ناشی از همین دیدگاه می‌باشد که در سخنان حضرت امام و باقی فقیهان و حتی فلاسفه اسلامی موج می‌زند پس اگر متفکران اسلامی ولایت فقیه را به عنوان یک مسئله کلامی مطرح کرده‌اند، بر این اساس است. نه این که آن را در حد نبوت و توحید بدانند. غرض آن است که هر مسئله‌ای که فعل الله است، کلامی است، نه این که هر چه کلامی باشد جزء اصول دین است. بسیاری از مسائل که در کلام مطرح است جزء اصول دین نیست. مثل این که آیا خدا فلان کار را کرده یا نه؟ آیا در قیامت فلان کار را می‌کند یا نه؟ این‌ها در زمره جزئیات مبدأ و معاد است. جزئیات مبدأ و معاد نه جزء اصول دین است که علم برهانی و اعتقاد به آن لازم باشد، نه جزء فروع دین. پس مسئله بحث ولایت فقیه یک مسئله کلامی است ولی جزء اصول دین نیست.

پی‌نوشت‌ها

۱. راغب در مفردات، ذیل واژه ولی و نیز مقایسه اللغة، ابن فارس، ص ۱۴۱.
۲. مانده/۵۵.
۳. نهج الحق و كشف الصدق، علامه حلی، ص ۱۷۲ - ۲۱۱.
۴. صحیفه نور، امام خمینی، ج ۱۰، ص ۱۷۲.
۵. فصل نامه حکومت اسلامی، «سیری در مبانی ولایت فقیه»، عبدالله جوادی آملی، س اول، ش اول، پائیز ۱۳۷۵، ص ۶۰.
۶. همان.
۷. مبانی کلامی اجتهاد، درس‌های استاد تهرانی، ص ۲۴.
۸. ر.ک: القواعد الکلامیه، علی ربانی گلپایگانی، ص ۱۲۰ - ۱۲۴.
۹. ایضاح المراد فی شرح كشف المراد، علی ربانی گلپایگانی، ص ۲۶.
۱۰. شرح كشف المراد، علی محمدی خراسانی، ص ۴۰۶.
۱۱. همان، ص ۲۹۱.
۱۲. السیرة النبویه، ابن هشام، الجزء الاول، ص ۴۲۴.
۱۳. من لا یحضره الفقیه، محمد بن علی القمی (ابن بابویه شیخ صدوق)، ص ۵۹۱.
۱۴. بحار الانوار، مجلسی، ج ۲، ص ۱۵۶.
۱۵. الکافی، کلینی، ج ۱، ص ۳۴.
۱۶. نهج البلاغه، خطبه ۲.
۱۷. الصواعق المحرقة، هبشی، ص ۱۳۶.
۱۸. اهل بیت(ع) و علم کلام، سید رشید صمیمی، نسخه دستنویس، به نقل از المراحیات، شرف الدین الموسوی العاملی، سید عبد الحسین، مراجعه ۸، ص ۷۰.
۱۹. الاحتجاج، الطبرسی، احمد بن علی، ص ۱۸۲.
۲۰. بحار الانوار، مجلسی، ج ۲۰، ص ۱۲۳؛ قاموس الرجال، تستری، محمد تقی، ج ۳، ص ۹۶.
۲۱. اختیار معرفة الرجال، طوسی، جعفر بن محمد، ص ۸.
۲۲. وسائل الشیعه، الحر العاملی، محمد بن الحسن، الجزء الثامن عشر، ص ۹۹.
۲۳. هیوة القلوب، محمد باقر المجلسی، ص ۶۲۸ و ۶۳۱؛ الطبقات الکبری، بن سعد محمد، الجزء الثالث، ص ۲۵۵.
۲۴. شهید ثانی در دروس، دامنه وسیعی برای قضا مطرح می‌کند که بسیاری از مسائل اجتماعی را نیز در برمی‌گیرد و می‌گوید: قضا و ولایت شرعی بر حکم در مصالح عموم مردم از طرف

- امام (ع) است. (الدروس الشرعیة، العاملی، محمد بن مکی، الجزء الثاني، ص ۶۵).
۲۵. این مسئله در حیات همه امامان وجود دارد. ر.ک: *منتهی الآمال*، شیخ عباس قمی، ص ۴۲۴، *مجمع الرجال*، القهبانی، الجزء الرابع، ص ۲۴۱.
۲۶. *الفتحه*، محمد بن محمد بن نعمان (شیخ مفید)، ص ۶۷۵.
۲۷. *فقه سیاسی*، عمید زنجانی، عباسعلی، ج ۲، ص ۳۶۷، ۳۷۱.
۲۸. *رجال*، الحلی، حسن بن یوسف، ص ۹۴.
۲۹. *تأثیرات نظری عصر غیبت بر اندیشه سیاسی شیعه*، صمیمی، سید رشید، ص ۳۴ به نقل از رسائل سید مرتضی.
۳۰. *النهایه و نکته*، الطوسی، محمد بن حسن و الحلی جعفر بن الحسن، ج ۲، ص ۱۷.
۳۱. *شیخ مفید (معلم امت)*، نعمانی، احمد، ص ۱۲۲.
۳۲. *ولایت فقیه*، معرفت، محمدهادی، ص ۴۴.
۳۳. *التواعد و الفوائد*، العاملی شمس الدین محمد، ج ۲، ص ۲۱۲.
۳۴. *الدروس الشرعیة*، العاملی شمس الدین محمد، ج ۲، ص ۶۷.
۳۵. *ایان الشیعه*، امین، محمد، ج ۸، ص ۲۰۹.
۳۶. *نحات اللاهوت فی لعن الجبیت و الطاغوت*، محقق کرکی، به کوشش محمد هادی امینی، ص ۶۹، ۴۹، ۴۷.
۳۷. *تأثیرات نظری عصر غیبت بر اندیشه سیاسی شیعه*، صمیمی، سید رشید، ص ۷۴ به نقل رساله اصول دین، وحید بهبهانی، مبحث امامت نسخه اصلی.
۳۸. *کشف الغطاء*، شیخ جعفر کاشف الغطاء، ج ۴ (کتاب جهاد)، ص ۳۳۳.
۳۹. *سيف الامّة و برهان الملّه*، نراقی، ملا احمد، ص ۴۵ و ۴۶.
۴۰. *همان*، ص ۴۹.
۴۱. *عوائد الايام*، نراقی، ملا احمد، ص ۱۸۷.
۴۲. *جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام*، نجفی، محمد حسن، ج ۲۱، ص ۳۹۶ و ۲۹۷.
۴۳. *همان*، ج ۴۰، ص ۱۸.
۴۴. *همان*، ج ۱۵، ص ۴۲۲.
۴۵. *المکاسب، الانصاری*، مرتضی، ج ۹، ص ۲۳۵.
۴۶. *همان*.
۴۷. *همان*، ص ۳۳۰.
۴۸. *رجال عصر مشروطیت*، علوی، ابوالحسن، ص ۸۱.
۴۹. *لوائح آقا شیخ فضل الله نوری*، رضوانی هما، ص ۶۹.
۵۰. *همان*، ص ۷۷.
۵۱. *رسائل، اعلامیهها، مکتوبات و ... روزنامه شیخ فضل الله نوری*، ترکمان، محمد، ج ۱، ص ۶۷.

٥٢. تنبيه الامه و تزيه الله، نائيني، محمد حسين، ص ٤٦.

٥٣. همان.

٥٤. صحيفه نور، ج ٤، ص ١٦٦، ١٦٧.

٥٥. بقره ٢٥٦.

٥٦. كتاب البيع، الموسوى الخميني، سيد روح الله، الجزء الثاني، ص ٤٦٣.

٥٧. ولايت فقيه، امام خميني (ره)، ص ٣٨، ٣٣، ٣٢ و ٩٣.

٥٨. الميزان، طباطبائي، سيد محمد حسين، ج ٤ ص ٥٨٨.

٥٩. ولايت فقيه، امام خميني، ص ٧٦ - ٧٨.

٦٠. همان.

٦١. همان، ص ٨٣

٦٢. همان، ص ٩٣

٦٣. همان، ص ٩٧ - ١٠٠.

٦٤. همان، ص ١٠٢ - ١٠٦.

٦٥. همان، ص ١١٦ - ١٢٣.

٦٦. كتاب البيع، امام خميني، ج ٢، ص ٤٩٦.

٦٧. الشفاء [اللاهيات]، ابن سينا، حسنين بن عبدالله، ص ٤٥٣.

٦٨. الغدير، اميني، عبدالحسين، ج ١، ص ١٥٢ - ١٥٧.

٦٩. آراء اهل المدينة الفاضله، فارابي، ابونصر، ص ١٢٧ - ١٣٠.

٧٠. وسايل الشيعه، الحر العاملي، محمد بن الحسن، ج ٦، ص ٣٥٥.

٧١. تذكرة الفقهاء، حلي، حسن بن يوسف، ج ١، ص ٤٥.

٧٢. فصل نامه حكومت اسلامي، سال اول، ش اول، ص ٥١.

٧٣. تأثيرات نظري عصر غيبت بر اندیشه سياسي شيعه، ص ١٤٧.

٧٤. همان.

٧٥. غايه المرام في علم الكلام، أمدي، سيف الدين، ص ٣٦٣.

٧٦. شرح المواقف، الجرجاني، علي بن محمد، ج ٨، ص ٣٤٤.

٧٧. اقتصاد في الاعتقاد، محمد الفزالي، ص ٢٣٤.

٧٨. مجله فقه، ش ٣٥، سال ١٣٨٢، ص ٢٠٩.

٧٩. همان، ص ٢١٠.

٨٠. يونس/٦١.



شروېشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی